بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 22/2/1393

خوب آن روایت اسحاق بن عمار که در جلسهء قبل صحت کردیم یک نکتهء کوتاهی در تکمیل بحثهای سابق نیاز بود عرض کنم ،آن این است که ما طریق تهذیب را بررسی کردیم که در آن یحیی بن مبارک بود و ابی جمیله ، که خوب در موردش صحبت میکردیم ، خوب این روایت طریقی در فقیه دارد ،طریق فقیهش هم بررسی سندی بشود مناسب است ،تعبیر فقیه این است : **روی ابی جمیله عن اسحاق بن عمار** با این تعبیر ، این تعبیر یک بحث در مورد ابی جمیله در موردش هست که همان بحثهای سابق ابی جمیله بود ،یک بحث این که آیا طریق به مشیخه موارد **روی عنه** را هم شامل میشود یا جاههایی که باصیغهء معلوم است **روی ابو جمیله** ،آن ها داخل در طریق مشیخه هستند ،خوب ما این را مفصل در جای خودش بحث کردیم و با دو بیان اثبات کردیم که طریق مشیخه موارد روی عنه را هم شامل میشود ، یک بیان این است که موارد زیادی در فقیه هست که فقط یک روایت از شخصی که درمشیخه که اسمش وارد شده در متن فقیه وارد شده 53 یا 54 مورد هست که تک روایت هستند ، این مواردی که یک روایت دارد یک تعدادشان با تعبیر روی عنه است که خوب مشخص میشود که روی عنه را هم شامل میشود ، این یک بیان ، یک بیان دیگه این هست که اصلاً مشیخهء فقیه ازروی اسناد خود فقیه تنظیم شده است ، یعنی مرحوم شیخ صدوق عناوین مشیخه را از متن فقیه برگرفته، به تعبیر کامپیوتری ما یک لیست غیر تکراری از روات فقیه ارئه کرده از این لیست طریق را ذکر کرده است ، که اینها مفصّل در جای خودش که چجوری اثبات میشود و اینها بحثش را کردیم ، اولین موردی که سند مشیخه قطعاً به او نازل است با توجه به ترتیب مشیخه و متن فقیه، اولین مورد ، یعنی آن جایی که شیخ صدوق عنوان مشیخه را از آن گرفته است ، که مسلماً آن قدر متیقّن از آن مواردی هست که مشیخهء فقیه به آن ها نازل است ، آنها هم یکسریش به عنوان روی عنه است ، که آن مشخص میکند تعبیر روی عنه هم مشمول مشیخه هست ، خوب بنابراین از این جهت هم مشکلی نسیت، البته اینجا یک مشکلی ممکن است مطرح بشود آن این است که اگر آن احتمالی که ما مطرح میکردیم در مورد اینکه عبدالله بن جبله از اسحاق بن عمار مستقیم نقل میکند و ابی جمیله واسطه نیست ، آیا آن احتمالی که در مورد سند تهذیب ذکر میکردیم جدّی باشد ، حالا بشود آن احتمال را تثبیت کرد، حالا من خیلی مسرّ هم نیستم به آن مطلب ، ممکن یک اشکالی آنجا مطرح بشود، آن اشکال این است که آن احتمال جدّی هست که این روایت از منبع تهذیب گرفته شده باشد ، یعنی همان منبعی که تهذیب روایت از آن گرفته است ، ایشان هم از همان منبع گرفته است ،فقط طریق خودش به ابی جمیله را هم سر این سند گذاشته است ، یعنی در واقع یک سند محرّفی که در منبع تهذیب بوده آن طریق محرّف منشأ شده برای اینکه شیخ صدوق این روایت را به ابوجمیله نسبت بدهد ، این روایت در تهذیب از محمد بن علی بن محبوب نقل شده است، این احتمال جدّی هست که این روایت را هم شیخ صدوق از همان محمد بن علی بن محبوب اخذ کرده باشد ، در این باب در فقیه چهار تا روایت است ، باب ما یجب علی ما قطع رأس میّتٍ هر چهار تا روایتش از طریق محمد علی بن محبوب نقل شده در تهذیب ؛ این است که این احتمال جدّی هست که شیخ صدوق هم از کتاب محمد بن علی بن محبوب گرفته باشد، و اشتباهی که در کتاب محمد بن علی بن محبوب رخ داده است منشاء شده که این طریق به عنوان طریق ابی جمیله قرار بگیرد،

إن قلت: اگر از کتاب محمد بن علی بن محبوب گرفته شده باشد، محمد بن علی بن محبوب در طریق ابی جمیله واقع نیست در مشیخه فقیه ، آن طریقی که در مشیخهء فقیه است به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی جمیله منتهی میشود، پس بنابراین چطور شما میخواهید بگید که احتمال دارد از کتاب محمد بن علی بن محبوب اخذ شده باشد،

قلت: یک سبکی در آثار شیخ صدوق و کلینی و دیگران در آن زمانها وجود دارد ،سبک تبدیل اسناد ،این تبدیل اسناد را من کلمهء تبدیل به کار بردم به جای تعویض اسنادی که آقایون میگن ،تعویض سند که با آن قاطی نشود، آن این است که گاهی اوقات مثلاً یک روایتی را شیخ صدوق در کتاب کامل الزیارات دیده است ،مؤلف کامل الزیارات این روایت را از پدرش از سعد بن عبدالله نقل کرده است ، شیخ صدوق هم این روایت را آورده است ولی اصلاً تصریح نمیکند که از طریق ابن قولویه است ، طریق خودش به سعد بن عبدالله را جایگزین میکند ، چون این روایت در واقع با توجه به نقل ابن قولویه ، روایتِ سعدبن عبدالله است ، و ایشان چون طریق عامّ دارد به جمیع کتب و روایات سعد بن عبدالله این هم مصداقی از مصادیق روایات سعدبن عبدالله هست ،بنابه نقلی که در کامل الزیارات وارد شده و آن را جایگزین کرده ، مثلاً در باب ثواب من زار الحسینِ ثواب الاعمال مراجعه کنید ، تقریباً حجم عمده ای از یا شاید همهء روایاتش از کامل الزیارات است ، ولی در هیچ یک از این روایتها اسم ابن قولویه وجود ندارد، و آن ازباب تعویض سند است ، یعنی سند را عوض کرده است، و گاهی اوقات در این تعویض سندها اشتباه رخ داده است ، یک اشتباهی که یا در آن منبع بوده است منشاء شده که در این تعویض سند اشتباه رخ بدهد ، یا گاهی اوقات برداشت شیخ صدوق منشاء این اشتباه شده، شیخ صدوق یک جایی یک روایتی بود،میگه :ابی عن سعدبن عبدالله عن احمد بن محمد عن علی بن الحسن یک همچین سندی ،آن علی بن حسنی که در آن سند بود مراد علی بن حسن بن فضّال است ، احمد بن محمدی که راوی ازعلی بن حسن بن فضال است آن عاصمی یا ابن عقده است ، احمد بن محمدی که شیخ سعد بن عبدالله است یا ابن عیسی است یا برقی است ،این یک مشکلی هست که از یک طرف ازطرف راوی نگاه میکنیم این احمد بن محمد را باید یا برقی بدانیم یا به احتمال قویتر احمد بن محمد بن عیسی بدانیم ،ازطرف مرویٌّ عنه نگاه کنیم یا باید عاصمی بدانیم به احتمال قویتر یا باید به احتمال ضعیفتر ابن عقده بدانیم، چه شکلی است این مطلب، خوب این یک معضلی بود، من بعداً اینها را کشف کردم که اینها منشأش چی هست ،آن این است که مثلاً این موردش را از کافی گرفته بود، کافی سند با احمد بن محمد عن علی بن الحسن شروع شده بود ، ایشان خیال کرده بود که احمد بن محمدی که در سند کافی وجود دارد مراد احمد بن محمد بن عیسی یا برقی است، طریق خودش به ابن عیسی یا برقی را سر این سند آورده بود، درحالی که این احمد بن محمد ، احمد بن محمد عاصمی است ، این اشتباهی هست که این وسط رخ داده است ، یک نمونه اش هم در یک موردی بود من به حاج آقا عرض کردم ،حاج آقا هم تأیید فرمودند در درسشون هم نقل کردن این مطلب را ، یک جایی یک کسی هست ، در نجاشی در ترجمه اش آمده صفوان از او روایت میکند ، در حالی که آن شخصی که مترجم است طبقه اش خیلی متأخر از صفوان است ، من کشف کردم این جزء مشایخ صفاّر است ، صفان و صفار مغلوط قرار گرفته در منبعی که بوده گفته بودن که صفاّر از او روایت میکند ،صفاّر شده صفاّن ،طریق به صفان به جای طریق به صفار جایگزین شده است و این اشتباه را پدید آورده است ، ما در برنامهء درایة النور یکسری موارد ،یک فرمت خاصی هم در این موارد زدیم ، مواردی که از جهت راوی یک شخص باید باشد از جهت مرویٌّ عنه یک شخص دیگه باید باشد ،که اینها موارد اشتباه داری هستند که ، زیاد هم نیستند البته، یکی از مواردش همین احمد بن محمد است که یک چند موردی اینجا وجود دارد ،غیر از آن هم یکسری از موارد آن اشتباهات است که رخ داده است ، بنایراین این احتمال وجود دارد که سند محرّف کتاب محمد بن علی بن محبوب منشاء شده باشد که شیخ صدوق این روایت را روایت ابو جمیله دانسته و طریقش به ابو جمیله قهراً بر سر این روایت هم قرار گرفته باشد ، البته حجم اینها انقدر زیاد نیست که ایجاد خلل در نحوهء بر گرفتن از اسناد فقیه بکند ، حالا یک بحث های ریزه کاریِ جدّیِ دیگه وجود دارد در مورد اسناد فقیه ، حالا دیگه بماند.این است که اگر این استظهار استظهار جدّیی باشد که این روایت اصلاً ابو جمیله در آن نیست نمیتوانیم طریق فقیه را تصحیح کنیم ،چون طریق فقیه در واقع یک طریق اشتباه است و وجود خارجی ندارد و بر اساس یک اشتباهی این طریق ساخته شده است، یک طریق جعلی است ، ( اینها ناشی از یک نکته ای هست ، آن این است که ،من این بحث تعویض سند و تبدیل سند را یکی از شواهد قطعی میگرفتم برای صحّت آن مبنایی که ما داریم بر اینکه در طرق به کتب و امثال اینها این طرق را تشریفاتی میدانستند، این تشریفاتی دانستن هست که منشأ میشود اینها را جابه جا کنند ، بنابراین وقتی تشریفاتی باشد خوب خیلی مهم نیست چه این باشد چه آن باشد،البته روی مبنای آقایون دیگه ای که این چیزها را قبول ندارند طبیعتاٌ باید دید آنها چه کار میکنند در این جور موارد ،ما که میخواهیم بگیم که اینها طرق تشریفاتی است و اینجور موارد هم تشریفاتی است ، اگه تشریفاتی باشد دیگه مهم نیست حالا ،چون از قسمت مشترکش که طرق واقعی است اینها واحد هستند ، این تیکهء اوّلش هست که عوض شده آنهم جنبهء تشریفاتی دارد که حالا این باشد یا آن باشد خیلی مهم نیست، بقیه اش که تبدیل نمیشود تا جایی که استظهار این است که از کتاب او اخذ شده است ، **یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین فإن کنّ نساءً فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک وإن کانت واحدةً فلها النّصف و لأبویه لکلً واحدٍ منهما السّدس ممّا ترک إن کان له ولدٌ**،(هاء) ابویه باز میگردد به میّت که به قرینهء مقام فهمیده میشود، **لکلً واحدٍ منهما السّدس** این **لکلً واحدٍ منهما السّدس** را برای این آورده که توهم نشود که مجموع سدس برای مجموع پدر و مادر است ، نه ،هرکدام جدا جدا یک ششم را دارد ، **السّدس ممّا ترک** آنهم یک ششم از مما ترک نه یک ششم از سهم باقیمانده و امثال اینها، که اول مثلاً سهم فرزندان را بدهیم، مقداری که باقیماند، نه سدس مما ترک از کلّ مالی که هست یک ششم باید به پدر و مادر برسد **إن کان له ولدٌ** به شرطی که ولد داشته باشد ، **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** اگر ولد نداشته باشند ،آن میت ولد نداشته باشد، وهم پدر موجود باشد هم مادرموجود باشد **وورثه أبواه** هر دوتای اینها باشند، **فلأمِّهِ الثلث** ،**فإن کان له إخوةٌ فلأمّهِ السّدس من بعد وصیّةٍ یوصی بها أو دینٍ** خوب اینجا چند تا نکته وجود دارد ،یک نکته این است که در کلمات فقهای ما اینطوری مطرح شده ،گفته شده که مادر کسی هست که همیشه فرض بر است ، اگر فرزندی میّت داشته باشد مادر یک ششم میبرد اگر نداشته باشد در بعضی صور یک سوم و در بعضی صور یک ششم میبرد ، اینجوری آقایون فقها دارند، حاج آقا در رسالشون این شکلی ندارند ایشان فرمودند که مادر شرط فرض داشتنش این هست که یا باید ولدی همراه مارد باشد که آن یک ششم باشد ،یااگر ولد همراهش نباشد پدر و مادر باهم باشند، اگر مادر تنها باشد وفرزند هم نباشد ایشان قرابت بر میدانند ، آقایون دیگه میگن اگر مادر تنها باشد فرزندی هم نداشته باشد یک سومش را به مادر به عنوان فرض میدهند باقی ردّاً داده میشود، البته وقتی شوهر وجود داشته باشد سهم شوهر داده میشود ،شوهر یا زن هرکدام باشد یک چهارم برای زن و یک دوم برای شوهر به آنها داده میشود الباقی ردّاً به مادر داده میشود ،به شوهر و زن ردّ نمیشود، یک سوّمش فرضاً داده میشود بقیه اش ردّاً ،حاج آقا میگه نه قرابت بر است فرض بر نیست، سهم شوهر یا زن را میدهند اگر وجود داشته باشد ،بقیه اش به زن داده میشود ، از جهت مقدار فرق ندارد از جهت اینکه فرض بر باشد یا فرض بر نباشد این تأثیر دارد، حالا من نمیدانم از جهت عملی بین این دو دیدگاه فرق هست یا نه، این نیاز به یک تحقیقی دارد که آیا آن مقداری که به عنوان فرض برده میشود با مقداری که به عنوان قرابت بری و تمسک به آیه الو الارحام به یک شخص میرسد ، در احکام بین اینها فرق است؟ طبق نظر حاج آقا تمام مالی که به مادر در این فرض میرسد از باب قرابت است طبق نظر آقایون یک سوم فرضش است ، دو سوم اگر شوهر و زن نباشد ،بقیه اش ازباب قرابت است ، بین اینکه این کلّش به نحو قرابت بری به آنها رسیده باشد یا قسمت سوّمش به عنوان فرض بری باشد بقیه اش به عنوان قرابت بری باشد ،نمیدانم در مقام عمل بین اینها فرق است یانیست ، این یک نکته ای است که باید روی ادله اش دقت کرد ، من هنوز نشده به نتیجه نرسیدم که بین اینها تفاوتی هست یا تفاوتی نیست، اما این نکته ای که میخواهم بگم، ظاهر آیهء قرآن این هست که میگه که **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** آن مطلبی که حاج آقا میفرمایند مطابق ظاهر آیه است ، نه آن مطلبی که فقها میفرمایند، شرط ثلث بردن مادر این است که مادر و پدر هردو وارث باشند ولی اگر مادر تنها وارث باشد این ،این شاید هم یک مفهوم روشن داشته باشد چون در مقام بیان صور مسأله است قید کرده **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** این ظاهرش اگر نگیم (بلکه من فقط آن طرف قضیه را بگم ، ظاهرش این است که فرض ندارد نه اینکه صرفاً سکوت باشد ،نه حالا همه را میبرد بحث این است که فرض برش تعیین نشده ، فرض بر نیست، قرابت بر هست آنجوری که حاج آقا تعبیر میکند، یک موقع این است که مخواهیم بگیم آیه سکوت دارد ، از روایات مطلب ،این یک مقداری نیاز دارد به مراجعهء به روایات ، من دوتا روایت را اینجا یادداشت کردم این دوتا را ملاحضه بفرمایید درمورد این بحث این روایات باید بررسی بشود، جامع الاحادیث جلد 29 حدیث 44817 این را گفتن ممکن به عنوان مؤیّد فرمایش آقایون قرارشون بدهیم، همچنین ، حدیث 44803 را هم نوشتم لاحظ ایضاً ، از آن طرف چیزی که به عنوان مؤیّد فرمایش حاج آقا هست من اینها را خیلی قدیم یادداشت کردم الان مراجعه نکردم، و یک روایتی که به عنوان مؤیّد حاج آقا یادداشت کردم 44829 ،آن را به عنوان دلیل بر فرمایش قوم این رابه عنوان فرمایش حاج آقا ،اینها را حالا ملاحظه بفرمایید و من هم یک بار دیگه بحثش را نگاه میکنم و از روایات چیزی به عنوان این مطلبی که به آیه شریفه استظهار میکنیم ،استفاده میشود یا استفاده نمیشود ،آن روایات را ببینیم چگونه در موردشان رفتار کنیم ، خوب این یک مطلب، من حالا آیه را میخوانم دو سه تا بحث دارد بحثهای آینده را یکی یکی عرض بکنم ، **فإن کان له إخوةٌ فلأمّهِ السّدس من بعد وصیّةٍ یوصی بها أو دینٍ** مشهور بین فقهای امامیه ، **فإن کان له إخوةٌ** را ادامهء آیه قبل میدانند، میگن که اگر فرزندی نداشته باشد ،پدر مادر وارثش باشند این دوصورت دارد،یک موقعی پدر و مادر هستند و میّت برادر ندارد که خوب همان یک سوم را میبرد، یک موقعی میّت برادر ندارد این برادرها حاجب أمّ هست نسبت به مازاد از ثلث، یعنی حدّ فاصل بین یک ششم و یک سوّم این در صورتی این حدّ فاصل به مادر میرسد که میت برادر نداشته باشد ، اگر میّت برادر داشته باشد این برادر ها سبب میشوند که مادر سهم أدناش را ببرد که یک ششم باشد و سهم اعلاش را که یک سوم باشد نبرد، خوب صحبت این است که از آیه این مطلب استفاده میشود یا استفاده نمیشود، خوب کلمات مفسّرین را مراجعه بفرمایید، در موردش میخواهیم صحبت کنیم که آیا از آیه این مطلب استفاده میشود یا نمیشود ، البته نسبت به روایات ما مطلب صاف است که همین جور است ، ولی بحث این است که از خود آیه چه برداشتی میشود ، فقهای اهل تسنن هم مثل فقهای ما نمیگن ، فقها اهل تسنن میگن اگر میّت برادر داشته باشد این برادر چه وارثش پدران باشند چه نباشند سهم مادر کم میشود ، همین مقداری که میّت برادر داشته باشد ولو پدری هم موجود نباشد سهم میّت کم میشود آن یک سوم تبدیل به یک ششم میشود که کأنّ آن برادرها میخواهند ببرند ،آنها قائل به عصبه هستند ومابقی به برادر ها داده میشود و امثال اینها، ولی خوب در روایات ما این شکلی نیست ،میگن وجود برادرها منشاء میشود که این یک سوم مادر یک ششم میشود که این حدّ فاصل به پدر برسد ،پدری که عهده دارِ این اخوه هست ، که نتیجهء این تحلیل این میشود که مراد از این اخوه ، اخوینی یا ابی بوده باشد و اخوهء امّی اینجا به درد نمیخورد، چون قرار این سهم مابقی را بدهیم به پدر ،این اخوه فرزندان آن پدر هستند ،و قرار آن پدر عهده دار تکفّل فرزندان را داشته باشد، پدر عهده دارِ نفقهء فرزندان زنش را ندارد ،آن چیزی که بر عهدهء پدر هست نفقهء فرزندان خودش است و نفقهء زن ولی اگر زن فرزندی داشته باشد نفقهء فرزند زن بر عهدهء پدر نیست، بنابراین ،این ، **فإن کان له إخوةٌ** با این تفسیر مراد اخوهء ابوینی یا ابی میشود که خوب روایات ما این مطلب چیزش وارد شده ،حالا ما هم روایاتش را میخوانیم ، روایت مطلبش صاف است ولی خوب آن روایاتی که مفسّر این آیه هم تلقّی میشود آن روایات را هم میخوانیم ولی عمده اش این است که بحث اصلی بحث خود آیه است که از آیه چی برداشت میشود ،خوب این هم یک مطلب ،**من بعد وصیّةٍ یوصی بها أو دینٍ** بحث بعدی همین **وصیّةٍ یوصی بها أو دینٍ** که آیا وصیت ودین چطوری مانعیّت دارد ، یک بحث مهم در مورد ، **من بعد وصیّةٍ یوصی بها أو دینٍ** یک بحث تفسیری دارد چرا وصیت بر دین مقدم شده در حالی که دین بر وصیت مقدم است در این آیهء شریفه ،آن یک بحث تفسیری است ، فقهی خیلی نیست آن را بعد در موردش صحبت میکنیم ، ولی یک بحث فقهی خیلی مهم دارد اینکه نحوهء ارث بری این آیه میگه من بعد وصیةٍ یوصی بها، آیا وارثین و موصی له و دائن نسبت به این مال استحقاقشون در عرض واحد هست اگر فرض کنید دین غیر مستغرق ترکه باشد در دین غیر مستغرق یک دوم ترکه دین است ،آیا این دین غیر مستغرق ترکه که هنوزحالا دین را ادا نکردن ،دائن و ورثه شریک هستند در این مال یا اول این مال بای دائن است بعد از ادای او برای ورثه میشود و این در واقع بحث عمده ای که نحوهء تعلق ارث به مال را باسد تعیین کنیم ،رابطهء اینها، که این را عمدتاً بحثش را ما بر طبق بحثی که مرحوم آقای حاج شیخ در،با توجه به حرفهای آقای اراکی را ما برداشتمون این است که حرف مرحوم آقای حاج شیخ است از این جهت میگیم ،در کتابی که آقای اراکی در مورد ارث دارند ،اولین مسأله ای که مطرح هست همین است ، که نحوهء تعلق ارث چه شکلی است ، از این آیه چی استفاده میشد و آن بحثهایی که آقای اراکی هم مطرح کردن آن هم بحث بسیار جدّیی هست که آیا نحوهء تعلق ارث به نحو کلّی فی المعیّن است ، به نحو شرکت است ، به چه نحو شرکتی است ، حقّ است، آنها بحثهایی است که جاش اینجاست که باید آن بحث را مطرح کنیم ، دیگه بحث خاصی اینجا در مورد این آیه وجود ندارد ،ذیلش یک بحثهای تفسیری دارد که آنها را قرار نیست بحثهای صرف تفسیری را بحث کنیم ، فقط آنهایی که دخالت دارد در بحث فقهی یک مقداری واردش میشویم ،این را انشاء الله شنبه در خدمت دوستان خواهیم بود.